

## نفت، مبارزه‌ی کارگران و کودتا

۷۰ سال پیش در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با سقوط دولت محمد مصدق، فصل جدیدی در تاریخ ایران رقم خورد. اعدام و تبعید و زندانی کردن نیروهای کارگری، احیای اقتدار سلطنت، تشکیل و قدرت‌یابی روزافزون سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) به‌عنوان نهادی که لرزه به جان اجتماع می‌انداخت، رشد نفوذ ایالات متحده در کشور، واگذاری نفت ایران به کنسرسیوم بین‌المللی و... از جمله مشخصاتی بودند که پس از ۲۸ مرداد به مدت ۲۵ سال تا انقلاب ۱۳۵۷ فضای کشور را تحت تأثیر خود قرار دادند.

تا چند سال پیش هر یک از ما اگر قرار بود مطلبی از ۲۸ مرداد نقل کنیم، لاجرم بخشی از انرژی‌مان صرف ادله‌آوری در خصوص دخالت‌های خارجی در واقعه‌ی ۲۸ مرداد و تلاش برای خطاب کردن آن به نام «کودتا» می‌شد. لفظ «کودتا» برگرفته‌شده از دو واژه‌ی فرانسوی Coup (به‌معنای برانداختن) و Etat (به‌معنای دولت و معادل همان State در انگلیسی) است و به دخالت همراه با خشونت کم یا زیاد بخشی از بدنه‌ی دولت تحت تأثیر عوامل خارجی یا انگیزه‌های داخلی برای برانداختن دولت اشاره دارد. اگرچه این تعریف با توجه به سیر رقم خوردن ۲۸ مرداد با داشتن اطلاعاتی هرچند اندک نیز کاملاً بر روی این واقعه می‌نشست، اما بودند کسانی که دست به انکار تاریخ می‌زدند و خصوصاً با به راه افتادن موجی از سلطنت‌طلبی در این اواخر، همانند دستگاه حاکم‌ه‌ی شاه تحت عنوان «روز رستاخیز ملی» از این واقعه یاد می‌کردند. این جماعت البته هنوز بر مواضع خود پافشاری می‌کنند ولی انتشار اسناد طبقه‌بندی شده‌ی «کودتا» از سوی «سیا» در سال‌های اخیر، لاًقل ما را از صرف این انرژی بی‌بهره معاف کرد تا با ارجاع به ضرب‌المثل «شاه می‌بخشد ولی شاه‌قلی نه»، کاری به کار "شاه‌قلی"‌هایی نداشته باشیم که به‌رغم اعتراف دستگاه‌های امنیتی غرب به برنامه‌ریزی و اجرای کودتا، هنوز حرف خود را می‌زنند. اما مواجهه با «کودتای ۲۸ مرداد» در همه‌ی موارد مانند مواجهه با "شاه‌قلی"‌ها ساده نیست.

در این متن برآنیم به سراغ مواجهاتی با کودتا برویم که فراتر از تلاش برای نام نهادن به نام واقعی‌اش باشد: این‌که بریتانیا و ایالات متحده هر کدام چه نقشی در کودتا داشتند و چه هدفی را دنبال می‌کردند؟ آیا پاسخ به این پرسش در این حد کفایت می‌کند که بگوییم این دو کشور در مقام اتحاد با یک‌دیگر برای حفظ منافع‌شان در ایران، دولت مصدق را سرنگون کردند؟ مسئله‌ی نفت و ملی شدن آن ۲۵ سال پیش از کودتا دقیقاً چه ارتباطی با این واقعه داشت؟ آیا شعار «مقابله با خطر سوسیالیسم و کمونیسم» که از جانب کودتاجیان در توجیه کودتا عنوان می‌شد، بهانه‌ای صرف و بی‌پایه و اساس برای اجرای کودتا بود یا چنین "خطر"ی در آن زمان واقعی می‌نمود؟ آیا کارگران و زحمت‌کشان ایرانی در آن زمان فارغ از سیاست و به دور از هیاهوی ملی شدن صنعت نفت، کودتا و... مشغول کار بودند و بدون هیچ عاملیتی اخبار را از رادیو و

روزنامه دنبال می‌کردند؟ و اصلاً سؤال اساسی‌تر این که چرا پاسخ به این پرسش‌ها برای ما کارگران و زحمت‌کشان اهمیت دارد؟

## ماجرای نفت چیست؟

اهمیت یافتن نفت در جهان هم‌زمان است با مراحل انباشت اولیه‌ی سرمایه. انباشت سرمایه به‌عنوان اساس اقتصاد سرمایه‌داری مطرح می‌شود که بنا بر آن سرمایه با به‌کارگیری ابزار تولید و استثمار نیروی کار در جهت کسب سود، تجمیع یافته و به حرکت می‌افتد. در موارد بسیاری اقتصاددانان سرمایه‌داری، انباشت اولیه یا انباشت بدوی را در معنای پول روی پول گذاشتن یا گرد آوردن حداقلی ثروت از جانب سرمایه‌داران برای آغاز مناسبات سرمایه‌داری معرفی می‌کنند. آن‌ها در مورد نحوه‌ی پیدایش و افزایش همین ثروت به وسیله‌ی استثمار کارگران سخن نمی‌گویند و این‌طور وانمود می‌کنند که پول یا ثروتی با زحمت یا هوش یا دارایی آباء و اجدادی یا به طریقی دیگر تهیه شده و به کار زده شده است. در واقع آن‌ها با قصه ساختن در مورد منشأ سود، فرآیند شکل‌گیری و حرکت سرمایه را از نظر می‌اندازند. انباشت بدوی خود همین فرآیند شکل‌گیری و حرکت سرمایه است و نه پیش‌شرط به وجود آمدن سرمایه‌داری آن‌طور که ادعا می‌شود. در نتیجه انباشت بدوی با لازمه‌های تولید سرمایه‌داری گره خورده است؛ یعنی در وهله‌ی اول پدید آمدن کسانی که از مالکیت ابزار تولید محرومند و چیزی جز نیروی کار خویش برای فروش ندارند، سپس عادت دادن آن‌ها به پیروی از انضباط سرمایه‌دارانه و در وهله‌ی بعدی پیدایش بازار برای فروش کالاهای تولید شده. این لازمه‌ها با سلب مالکیت طبقات ستم‌گر از توده‌های زحمت‌کش و از بین بردن قید و بندها برای مجبور ساختن آن‌ها به فروش نیروی کار خود و وحشی‌گری‌های غیرقابل وصف برای وفق دادن آن‌ها به انضباط سرمایه‌دارانه و سوق دادن اقتصاد پیش‌سرمایه‌ای به شکل‌گیری و گسترش بازار فروش کالاهای خود صورت می‌پذیرفت. نطفه‌های شکل‌گیری این شرایط در ایران به لحاظ تاریخی، هم‌زمان بود با عصری که مراکز سرمایه‌داری جهانی آن زمان نظیر بریتانیا به شیوه‌های یاد شده سعی در فایده‌ستانی از دیگر سرزمین‌ها برای ارتقای انباشت سرمایه و افزایش سود خود داشتند و این امر موجب شد تا مسیر پیمودن رشد سرمایه‌داری در ایران از ابتدا همانند بسیاری از کشورهای دیگر تحت‌الشعاع نفوذ و دخالت‌گری دولت‌های سرمایه‌داری جهانی قرار گیرد. این همان چیزی است که می‌توان آن را تحت عنوان جهان سرمایه‌داری و "امپریالیسم استعمار نظام‌مند" که در رأس و سرکردگی آن بریتانیا قرار داشت، معرفی نمود. به واقع استعمار نظام‌مند با مستعمره یا نیمه‌مستعمره ساختن ممالک دیگر و عقد قراردادهای طولانی‌مدت برای دریافت حق امتیاز در یک حوزه و سودجویی انحصاری از آن که خود را در شکل به وجود آمدن انحصارات یک قدرت استعماری در این حوزه‌ها نشان می‌داد به عمل انباشت سرمایه و کسب سود در بیرون از مرزهای خود دست می‌زد. به‌عنوان مثالی مشهور در این زمینه می‌توان به قرارداد انحصاری تالبوت در حوزه‌ی تجارت توتون و تنباکو در زمان ناصرالدین‌شاه اشاره کرد.

ورود انحصارات استعماری در حوزه‌ی نفت اما کمی متفاوت‌تر از این مثال است. به دلیل زیرزمینی بودن منابع نفت و عدم تشریح مالکیت برای منابع زیرزمینی، دریافت امتیاز انحصارات استعماری از دولت‌های مناطق نفت‌خیز در این زمینه به

صورت حق بهره‌برداری شامل اکتشاف، توسعه و تولید نفت بود و درصدی از سود حاصله از این فرآیند را به‌عنوان بهره‌ی مالکانه برای دولت مذکور در پی داشت. مثلاً با رجوع به «قرارداد داری» می‌توانیم پی به این موضوع ببریم. این قرارداد در زمان مظفرالدین شاه در سال ۱۲۸۰ بین ویلیام ناکس داری و دولت ایران برای جست‌وجو و بهره‌برداری نفت و گاز طبیعی به امضاء رسید. به‌موجب این قرارداد، هشت سال بعد شرکت نفت ایران و انگلیس به‌عنوان زیرمجموعه‌ی «شرکت نفت برمه» تأسیس شد. بهره‌برداری از «چاه شماره یک» در مسجدسلیمان آغاز شد و با کشیده شدن یک خط لوله از آن به آبادان، پالایش‌گاه آبادان احداث گشت. طبق قرارداد داری مقرر شد که دولت ایران، صاحب ۱۶٪ از سود سالیانه‌ی حاصله به‌عنوان بهره‌ی مالکانه باشد. این میزان سهم ایران و استثمر بی حد و حصر در این حوزه از جانب انحصارات نفتی بریتانیایی موجب شد تا در مدت زمان کم‌تر از سه دهه از آغاز ماجرای نفت در ایران وضعیت کارگران حوزه‌ی نفت و افرادی که در مناطق تحت عملیات نفتی نظیر مسجدسلیمان، لالی، پالایش‌گاه آبادان و... زندگی می‌کردند، به طرز باورنکردنی‌ای رقت‌انگیز باشد. در آبادان رده‌ی نیروهای کار نسبتاً ماهر، عمدتاً متشکل از هندی‌ها و ارمنی‌ها بود و ایرانی‌ها که عموماً کپرنشینان پیرامون پالایش‌گاه بودند، نه تحت استخدام رسمی بل که توسط سرکارگرها شناسایی و به کار گمارده می‌شدند و مقدار ناچیزی پول از آن‌ها دریافت می‌کردند. وضعیت پیشین زندگی این افراد چنان اسفناک بود که شرایط بی‌رحمانه‌ی کار نیز هیچ انتقادی را در میان آن‌ها برنمی‌انگیخت.

## کارگران وارد می‌شوند!

اولین اعتراضات کارگران در سال ۱۲۹۳ یعنی شش سال پس از آغاز عملیات نفتی رخ داد که در نتیجه‌ی کشته شدن دو تن از کارگران، شرکت نفت ایران و انگلیس و کارگران درگیر شدند و کار متوقف شد. شرکت به خواسته‌های کارگران توجهی نکرد و با مداخله‌ی شیخ خزعل به‌عنوان حاکم آن مناطق که اعتبار خود را از انگلیسی‌ها دریافت می‌کرد، اوضاع آرام شد. از آن پس شرکت تصمیم به تشکیل پلیس مخصوص در این مناطق گرفت که تحت فرماندهی افسران بریتانیایی برای شناسایی و جلوگیری از هرگونه فعالیتی، آموزش می‌دید.

تا سال ۱۳۰۴ عمده‌ی اعتراضات صنفی کارگران نفت از جانب هندی‌ها بود که در مواردی کارگران ایرانی نیز به آن می‌پیوستند ولی نتیجه‌ی مشخص و دائمی‌ای در جهت بهبود شرایط کار نداشت.

در این سال‌ها حزب کمونیست ایران، نیرویی بود که شرایط کارگران را به دقت رصد می‌کرد ولی فعالیت‌های جسته‌گریخته‌اش نمی‌توانست نتیجه‌بخش باشد. عمده‌ی فعالیت این حزب در این سال‌ها حول تحولات مشروطه‌خواهی در کشور شکل می‌گرفت و نیروی نه‌چندان زیاد این حزب در حوزه‌های دیگر، انحلال آن در سال ۱۳۰۰ و بازوی سرکوب شدید پلیس شرکت نفت ایران و انگلیس از فعالیت چشم‌گیر حزب کمونیست در حوزه‌ی نفت جلوگیری نمود. از این تاریخ به بعد اما با حضور نیروهای سابق حزب کمونیست آن زمان و التفات حزب کمونیست شوروی به حوزه‌ی کارگران نفت ایران، شکل‌دهی یک اتحادیه‌ی کارگری میان کارگران شرکت نفت ایران و انگلیس صورت گرفت ولی فعالیت عملی آن دو سال بعد و در ۱۳۰۶ با تمرکز بر شکل‌دهی هسته‌های جدیدی از کارگران آغاز شد. نخستین کنگره‌ی این اتحادیه در پاییز

همین سال برگزار شد و تصمیماتی از جمله گسترش سازمان‌یابی، ایجاد باشگاه‌ها و تعاونی‌های کارگری و اقدام علیه جرمه‌ها، کتک زدن‌ها، فحاشی‌ها، تبعیض نژادی بین کارکنان و... که در آن شرایط کاملاً مرسوم بودند، اتخاذ شد. دومین کنگره در اواخر سال ۱۳۰۷ تشکیل شد و خواست‌هایی از جمله نبرد برای تغییر در امتیاز انحصاری نفت و برگزاری مراسم روز کارگر در اردیبهشت سال بعد و سازمان‌دهی اعتصابات در آن مقرر شد.

شرکت نفت ایران و انگلیس در این زمان برآورد کرد که ۳۰ هسته‌ی کارگری که هر یک دارای ۲۰ عضو بودند در آبادان شکل گرفته‌اند. اعتصاب در اردیبهشت ۱۳۰۸ به وقوع پیوست. محوطه‌ی پالایش‌گاه اشغال شد و خواسته‌های زیر مطرح گشت:

- ۱- حضور نماینده‌ی شرکت در اداره‌ی کار و در معاینات پزشکی با نگاه ویژه به استخدام و اخراج کارکنان.
- ۲- افزایش دست‌مزدهای کارگران معادل ۴۵ روپیه در ماه، که قبلاً در سال ۱۳۰۲ پرداخت می‌شد.
- ۳- مرخصی همراه با حقوق.
- ۴- شش ساعت کار روزانه.
- ۵- تعلق گرفتن منازل شرکتی یا اجاره‌ی معادل آن به کارکنان.
- ۶- توقف تخریب محل‌های زندگی در آبادان و دیگر مناطق.
- ۷- یکسان شدن شرایط قراردادهای استخدام ایرانی‌ها و هندی‌ها و رفع تبعیضات ما بین آن‌ها.
- ۸- رسیدگی به شکایات کارکنان توسط مقامات پلیس.
- ۹- رسیدگی به موارد اختلاف میان اروپایی‌ها و ایرانی‌ها یا میان شرکت و کارگران در دادگاه‌های حقوقی ایران.
- ۱۰- برقرار شدن حقوق بازنشستگی در نتیجه‌ی خدمت طولانی‌مدت یا در صورت اخراج به عنوان نیروی مازاد و برقراری حقوق بازنشستگی به جای کمک هزینه برای فرزندان کارکنان پس از مرگ ایشان.

با وجود مطالباتی که به دقت مطرح شده بود، عدم وجود خارجی حزب و صرف فعالیت بازماندگان آن و عدم توان آن‌ها به‌عنوان نیروهای جداافتاده برای حفظ ارتباط با حزب کمونیست شوروی و... لو رفتن و دست‌گیری سران هسته‌ها به سرعت انجام شد. مطالبات بی‌نتیجه ماند و اعتصابات جز دلهره‌ای که به‌طور مقطعی در دل مدیران شرکت و مقامات ایرانی ایجاد کرد، نتوانست تعیین‌کنندگی به‌سزایی از خود برای الهام‌بخشی به مبارزات آینده‌ی کارگران بر جای گذارد. زمره‌هایی که در جهت تغییر در امتیاز انحصار نفتی می‌شد، فعلاً پاسخی نیافت و همه‌چیز به آینده موکول شد.

### قرارداد ۱۹۳۳؛ گامی به پیش یا به پس؟

در سال ۱۹۳۲ یا همان ۱۳۱۱ قرارداد داری لغو و قرارداد جدیدی یک سال بعد در سال ۱۳۱۲ به نام قرارداد ۱۹۳۳ مابین ایران و شرکت نفت ایران و انگلیس به امضا رسید. در مواجهه با قرارداد جدید، آن چنان که متداول است، دوست‌داران سلطنت برچیدن قرارداد داری را به‌عنوان دست‌آورد مثبت رضاخان ارزیابی می‌کنند. عده‌ای از ملی‌گرایان آن را به پای

زحمات تیمورتاش به‌عنوان مذاکره‌کننده‌ی ایرانی برای تغییر سهم ایران از نفت می‌نویسند و عده‌ای از چپ‌ها نیز آن را در نتیجه‌ی اعتراضات کارگران نفت از جمله در همین اعتصاب ۱۳۰۸ که ذکرش رفت می‌دانند. فارغ از این که ببینیم افتخار الغای قرارداد داری نصیب کدام‌یک می‌شود باید بسنجیم که در نسبت با قرارداد ۱۹۳۳ آیا اصلاً این الغاء، افتخارآمیز است یا خیر؟

در سال ۱۹۲۸ کارتل بین‌المللی نفت شکل گرفت. آن‌چه شکل‌گیری کارتل موجب آن می‌شد تقویت و ضابطه‌مند کردن انحصارات بود. در واقع اگر قرارداد داری و قراردادهای مشابه بنا به ضرورت انباشت بدوی سرمایه شکل گرفته بود، کارتل بین‌المللی نفت از ۱۹۲۸ به بعد کوشید تا بنا به ضروریات سرمایه به انحصارات استحکام بخشد و انباشت سرمایه را مجدداً تر پی بگیرد و اجاره‌های بلندمدت خود را تمدید نماید. اتفاقی که در قرارداد ۱۹۳۳ افتاد بر این قرار بود. طبق این قرارداد بهره‌ی مالکانه به جای مشارکت ایران در سود حاصله به میزان ۱۶٪ به ۴ شیلینگ در ازای هر تن نفت خام تغییر یافت. یعنی در شرایطی که قیمت هر بشکه نفت، ۸۷ سنت بوده در ازای هر بشکه، ۹۰۴ سنت یعنی کم‌تر از ۱۱٪ به ایران تعلق می‌گرفته‌است. شاید این ۱۱٪ از حجم نفت نسبت به ۱۶٪ از سود، این‌جا و آن‌جا چند شیلینگ بیش‌تر نصیب ایران می‌کرده، ولی همین میزان نیز از ثبات برخوردار نبوده‌است. چرا که در این قرارداد چنین آمده بود که در صورت کاهش قیمت نفت، سهم ایران تحت‌الشعاع قرار گرفته و کاهش یابد ولی در ازای افزایش بهای آن، تمهیدی جهت افزایش سهم ایران در نظر گرفته نشده بود. هم‌چنین در حالی که قرارداد داری در سال ۱۹۶۱ با پشت سر گذاشتن عمر ۶۰ ساله‌ی خود به اتمام می‌رسید، قرارداد ۱۹۳۳ می‌رفت تا با عمر ۷۰ ساله‌ی خود، مدت زمان انحصار را برای ۳۲ سال بیش‌تر از زمانی که قرار بود قرارداد داری به اتمام برسد یعنی تا سال ۱۹۹۳ تمدید نماید.

شاید بتوان گفت که هر سه مورد یعنی غرولندهای رضاخان و مذاکرات تیمورتاش و اعتراضات کارگران در برچیده شدن قرارداد داری نقش داشته‌است. اما نفر اول با عزل و قتل نفر دوم و سرکوب مورد سوم و تن دادن به قرارداد ننگین‌تر ۱۹۳۳ بیش‌تر کام انگلیسی‌ها را شیرین کرد و نفر دوم نیز نه به دنبال تغییر در مناسبات انحصاری نفت بل که به دنبال صرف افزایش اندک بهره‌ی ایران و آن هم با سازوکاری مطلوب برای جامعه نبود و نیز مشارکت ویژه‌ای در سرکوب مورد سوم داشت و مورد سوم نیز هرچند مخمضه‌ای گذرا برای انحصارات نفت تراشید به دلیل محروم بودن از سیاست مبارزاتی صحیح و نهادی که این سیاست را پیش نهد، نتوانست در قدم بعدی و جلوگیری از قرارداد ۱۹۳۳ مثمر ثمر واقع شده و به نظر می‌آید که امضای قرارداد ۱۹۳۳ تضمین و تمدید آسودگی کارتل بین‌المللی نفت را در بر داشته باشد.

## کارگران باز می‌گردند...

برخلاف پندار رایج آن زمان، اما قرارداد ۱۹۳۳ پایان مخمضه‌ی بریتانیا نبود و گذشت زمان نشان داد که درمان بریتانیایی در حوزه‌ی نفت تا پایان سلطنت رضاخان جواب‌گو بود. پس از شهریور ۱۳۲۰ و خلع رضاخان از قدرت، وضعیت اجتماعی نمودهای تازه‌ای از خود بروز می‌داد. ساختار اجتماعی با رشد طبقه‌ی کارگران صنعتی در این سال‌ها دست‌خوش تغییر

شده بود و امکان‌های تازه‌ای برای تشکیل‌یابی کارگران فراهم می‌نمود. امکانی که با شکل‌گیری «شورای متحده‌ی مرکزی اتحادیه‌ی کارگران و زحمت‌کشان ایران» با حمایت حزب توده ایران در روز کارگر سال ۱۳۲۳ به وقوع پیوست. در سال ۱۳۲۵ این شورا بالغ بر ۴۰۰۰۰۰ نفر عضو داشت. در روز کارگر ۱۳۲۵، ۸۱۰۰۰ نفر از کارگران این شورا با راهپیمایی گسترده تشکیل اتحادیه‌های کارگران آبادان را اعلام کردند. ۱۲۰ اتحادیه‌ی مرتبط با صنعت نفت شکل گرفت و در همان سال اعتصابات مرتبط با این حوزه منجر به کشته شدن ۱۹۶ کارگر شد. سازمان‌دهی و تشکیل‌یابی بی‌نظیر کارگران حول شورای متحده‌ی مرکزی اتحادیه‌ی کارگران و زحمت‌کشان ایران روندی را بنا نهاد که این بار برخلاف تلاش قبلی در ۱۳۰۸ که چندان نتیجه‌بخش نبود، کارگران را بدل به ایفاگر نقش اصلی در لغو قرارداد ۱۹۳۳، ملی شدن صنعت نفت ایران در اسفند ۱۳۲۹ و بازگرداندن مصدق به قدرت در تیر ۱۳۳۱ نمود. در این هنگامه باروری جنبش کارگری به حدی رسیده بود که درگیر هیجانات این دوره‌ی متلاطم نشده و در روز کارگر پس از ملی شدن نفت در اردیبهشت ۱۳۳۰ مطالباتی از جمله تصویب قوانین مترقی کار، بیمه‌های اجتماعی، افزایش دست‌مزد، اجرای ۸ ساعت کار روزانه، اعطای آزادی فعالیت به احزاب و اتحادیه‌های کارگری و... را پیش کشید و سرمشق مبارزاتی‌ای را بنا نهاد که در مقاطع تاریخی بعدی نیز این مطالبات را طلب کرد و از عهده‌ی به‌دست آوردن مواردی از آن نیز بر آمد. روندی که کارگران و زحمت‌کشان در این دوره با پیش گذاشتن خواست‌های اقتصادی مدون، آگاهی و فراست سیاسی مثال‌زدنی، تعیین گام‌های مشخص برای پیش‌برد اهداف و... دنبال کردند، به‌رغم حسرت‌های فراوان برجای مانده، جای خود را به شکل فراموش‌نشده‌ی این تاریخ باز کرد. اتحاد کارگران و پیوندی که بین خواست‌های اقتصادی و سیاسی‌شان برقرار شده بود، موجب می‌شد به راحتی از میدان به در نشوند و این‌بار مخصصه‌ای را برای سرمایه‌داران و امپریالیست‌های بریتانیایی به وجود آورند که به این راحتی‌ها قرار نبود از سر باز شود.

## پیدایش بحران در سرکردگی جهانی سرمایه‌داری

در دهه‌ی ۳۰ شمسی از جهت سیاسی، رویه‌ی استعماری بریتانیا از دهه‌ها قبل تا این زمان موجب بروز تخصیصاتی با رنگ و بوی ملی بر ضد استعمار در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره‌ی آن شده بود. پاسخ استعماری به سرکوب این جنبش‌های ملی خلاصه می‌شد ولی این‌گونه سرکوب‌ها مقطعی بود و نمی‌توانست پاسخی دائمی و بنیان‌کن به تحریکات ملی بدهد. پاسخ دائمی و بنیان‌کن تنها زمانی می‌توانست محقق شود که در عوض سرکوب، عواملی که منجر به بروز تحریکات ملی می‌شدند ریشه‌کن شود و این عوامل در خود استعمار نهفته بودند. در واقع، برای حل مشکل، آن رویه‌ی استعماری در قلب سرکردگی جهانی سرمایه باید جای خود را به رویه‌ای دیگر می‌داد تا جنبش‌های ملی را در خود جذب کند و توان مبارزاتی آن‌ها را حذف نماید. توان مبارزاتی‌ای که با وجود ناتوانی سرکرده‌ی استعمارگر سرمایه‌داری برای گذشتن از آن، می‌توانست در تقابل با خود سرمایه‌داری قرار گیرد و این تقابل می‌توانست با وجود اتحاد جماهیر شوروی به‌عنوان یک مرکز قدرت‌مند سوسیالیستی، خطر پا گرفتن سوسیالیسم را در کشور دارای جنبش‌های ملی در پی داشته باشد. این محدودیت سیاسی فراگیر بریتانیا بود که این کشور را درگیر بحرانی سیاسی و تزلزل در حفظ سرکردگی سیاسی

در بلوک سرمایه‌داری می‌نمود. این تزلزل در حفظ یک پارچگی پیشین بلوک سرمایه‌داری نیز خود را نشان می‌داد و تعارض منافی را در سطح اقتصادی و به‌ویژه در حوزه‌ی نفت برای کشورهای سرمایه‌داری در نسبت با بریتانیا به وجود می‌آورد.

بریتانیا به گمان این که سرکوب شدیدتر و همه‌جانبه‌تر می‌تواند برایش راه‌گشا باشد، با پافشاری فزاینده بر شیوه‌ی استعماری خود به دنبال راه فرار می‌گشت اما ایالات متحده به‌عنوان یک قدرت نوظهورتر سرمایه‌داری با شناسایی این معضل برای به ساحل نشاندن کشتی سرمایه‌داری جهانی از طوفانی که بریتانیا به جان‌اش انداخته بود، به دنبال تمهیدی از جنس جذب و حذف بود. این امر آغازگر شکافی سیاسی مابین بریتانیا و ایالات متحده گشت. پس از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده در جهت رفع محدودیت سیاسی پیش آمده در رأس سرمایه‌داری جهانی برای بریتانیا و رفع خطر سوسیالیسمی که می‌توانست از آن ناشی شود بر آمد و با پیش گرفتن سیاست گاه حمایت و گاه مداخله کوشید تا جنبش‌های ملی را راهبری کرده و خطرشان را خنثی سازد و حل تعارض منافع پیش آمده در سطح اقتصادی و در حوزه‌ی نفت را نیز با بازنگری در وضعیت انحصارات به جریان اندازد و سپس با سیاست پیش‌گذاشته‌ی جدیدش، هم‌سویی مجدد منافع در سرمایه‌داری جهانی و استحکام داربست امپریالیستی سرمایه‌داری جهانی را رقم بزند. این راه‌کار ایالات متحده در باورهای استعماری بریتانیا نمی‌گنجید و موجب می‌شد تا بریتانیا به سبب آن باورها از آن استقبال ننماید و این مسئله به تعمیق شکاف سیاسی دو دولت دامن می‌زد.

این شکاف در ایران نیز خود را با آغاز جنبش ملی شدن صنعت نفت بروز داد. در مواجهه با پیش‌رفت این جنبش، آمریکا مخالفت آشکاری با آن نداشت. اما مواجهه‌ی بریتانیا با آن در گام اول که هم از جنبش ملی هراس داشت و هم متوجه تزلزل موقعیت‌اش شده بود چنین بود تا با امضای قرارداد الحاقی شرکت نفت ایران و انگلیس در سال‌های ۸-۱۳۲۷ موقعیت به خطر افتاده‌ی خود را تحکیم بخشد. در این الحاقیه قرار بر آن شده بود که با حفظ تعهدات پیشین طرفین، ۲ شیلینگ به دریافتی ایران در ازای هر تن نفت افزوده گردد، قیمت فرآورده‌های نفتی در ایران ۲۵٪ ارزان‌تر از قیمت بین‌المللی باشد و در مورد حق الامتیاز ایران در قرارداد ۱۹۳۳، ۵ میلیون لیره استرلینگ بیش‌تر به ایران پرداخت شود. این قرارداد الحاقی آن‌طور که باید کمکی به بریتانیا نکرد. اعتراضات کارگران و خشم عمومی افزایش یافت و قرارداد در مجلس مورد تصویب قرار نگرفت.

در سال ۱۳۲۹ بریتانیا، که دیگر برای بازیابی قدرت‌اش به هر حربه‌ای متوسل می‌شد، بحث «دولت مستقل عربی جدید» را پیش کشید به‌نحوی که مناطق نفت‌خیز ایران نیز به آن بپیوندد. اما در برابر موج ملی و اعتراضات سازمان‌یافته‌ی کارگران این ترفند نیز شکست خورد. پس از این دولت رزم‌آرا که در همین سال بر سر کار آمده بود مجدداً به طرح قرارداد الحاقی و استمرار ورزیدن برای تصویب آن دست زد که با مخالفت آمریکایی‌ها و خودداری آن‌ها از اعطای قرضه به دولت وی روبه‌رو شد. تمام این اقدامات نهایتاً نتوانست از موج خروشان مبارزه بر سر ملی‌شدن صنعت نفت جلوگیری کند و در اسفند سال ۱۳۲۹ قانون ملی شدن صنعت نفت در مجلس تصویب گردید. اقدامات بعدی بریتانیا پس از ملی شدن نفت نیز هم‌چنان به شیوه‌های متداول استعماری خودش بود و گام بعدی به شکل فشار بیش‌تر بر کارگران ظاهر شد. پرداخت ۳۰٪ اضافه دست‌مزد کارگران نفتی که به امور سخت تعلق می‌گرفت از جانب شرکت نفت قطع شد. این شرکت هم‌چنین مغازه‌های خواروبارفروشی در مراکز استخراج نفت که کمک حال معیشت و زیست کارگران بود را تعطیل کرد. این اقدامات

با اعتصاب عمومی کارگران در بنادر معشور و آغاچاری، آبادان، هفت‌گل، گچساران، مسجد سلیمان و... همراه شد. ارتش به دستور دولتِ علا که پس از دولت رزم‌آرا تشکیل کابینه داد، به نواحی نفتی روانه و برای شکستن اعتصاب به آتش گلوله متوسل شد و تجهیزات جنگی بریتانیا در خلیج فارس پهلو گرفت. در پس کشته‌شدن تعدادی از کارگران اعتصابی، اعتصابات مشابه کل کشور را در نوردید و کمپانی نفت ناگزیر از عقب‌نشینی گشت. نقش بر آب شدن این نقشه‌ها هرچه بیش‌تر ناکارآمدی شیوه‌های استعماری در مقابله با جنبش پا گرفته در ایران را نشان می‌داد و لزوم راه‌کاری از جنس دیگر را برای سرمایه‌داری جهانی پیش می‌کشید. راه‌کارهایی از جنس دیگر در عوض این نقشه‌ها و روال‌ها، نزد ایالات متحده بود. جمع‌بندی آمریکا، هم پیرو تعارض منافع و رقابت اقتصادی به‌وجودآمده و هم به‌منظور در دست کنترل گرفتن و بی‌خطرسازی جنبش ملی، به سمتی گرایید که به استقبال نسبی از وضعیت پیش آمده رفت. نمود این مسئله را می‌توان در پیشنهادهای قابل توجه آمریکا برای عقد قراردادهای جدید نفتی با ایران دید. به این منظور کمپانی‌های آمریکایی از جمله «تگزاس اوایل کمپانی» تا ۶۰٪، «سوکونی و اکیوم اوایل» تا ۶۵٪ و «آرامکو» تا ۷۵٪ سود حاصل از بهره‌برداری را در قالب پیش‌نویس‌های قراردادی به ایران ارائه کردند. اما سرسختی بریتانیا برای حل و فصل مسئله به شیوه‌ی خودش و این‌که با وجود تزلزل پیش آمده برایش، هنوز حرف اول را در جهان سرمایه‌داری می‌زد، مانع از عملی شدن این پیشنهادهای می‌شد. انگار وضعیتی پیش آمده بود که بریتانیا نه می‌توانست مشکل را حل کند و نه اجازه می‌داد تا مشکل به شیوه‌ی دیگری حل شود. هرچه می‌گذشت شکاف بین بریتانیا و ایالات متحده عمیق‌تر می‌شد و نیاز بود تا برای گذر از این وضعیت شرایطی پیش آید که آمریکا، خود بتواند حرف اول را بزند و با شیوه‌ای که در نظر داشت مشکل را حل کند.

## پیش به سوی کودتا

همان‌طور که دیدیم پس از ملی شدن صنعت نفت نیز با وجود کارشکنی‌های بریتانیا، مبارزات کارگران و زحمت‌کشان و موج ملی ضد استعماری در جامعه فروکش نکرد و در دولت مصدق که در اردیبهشت ۱۳۳۰ بر سر کار آمد نیز ادامه یافت. محمد مصدق که پیش از این پست‌های زیادی از جمله ولایت فارس و آذربایجان، وزارت مالیه و خارجه و... را تجربه کرده بود، در زمان ملی شدن نفت نمایندگی مجلس شورای ملی را بر عهده داشت. حضور وی در مجلس همراه بود با حمایت شاخص از تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت. ولی نوشتن ملی شدن نفت به پای مصدق و انکار جریان ملی‌ای که در تقابل با رویه‌ی استعماری شکل گرفته بود و نیز انکار مبارزات و خون‌دل‌خوردن‌های کارگران و زحمت‌کشان در این راه، فقط از عهده‌ی همان ملی‌باورانی بر می‌آید که زندگی‌شان به عدم درک روندهای تاریخی و خوار شمردن کارگران و زحمت‌کشان گره خورده است.

خود مصدق نیز بسان پیروانش توجهی به وضعیت طبقه‌ی کارگر و تغییرات بنیادین در جامعه نداشت. او نیز به قسمی منافع سرمایه‌داران را دنبال می‌کرد و روحیه‌ی ملی‌اش در خدمت طبقه‌ی سرمایه‌دار و نیازهای این طبقه بود. پی‌گیری این نیازها درون مناسبات استعماری با توجه به تزلزل به وجود آمده برای بریتانیا و افول پیش آمده برای آن سخت شده بود. از همین رو اعتماد مصدق به آمریکایی‌ها بیش‌تر از بریتانیایی‌ها بود و موضع وی در مواجهه با کشمکش‌های بین‌المللی



و شکاف سیاسی ایالات متحده و بریتانیا این مسئله را نشان داده بود. بدین جهت بریتانیا مصدق را موی دماغش می‌دید و سودای برکناری وی را داشت. پس از این که اقدام بریتانیا و سرمایه‌داران وابسته‌اش برای بازگرداندن اوضاع به وسیله‌ی روی کار آوردن نوکر قدیمی‌شان احمد قوام به جای مصدق نیز با تظاهرات عمومی و در رأس آن حضور پررنگ کارگران و زحمت‌کشان در تیر ۱۳۳۱ بی‌اعتبار شد و اقدامات بعدی نیز به همین سیاق یکی پس از دیگری با شکست همراه شدند، تنها یک راه برای آن‌ها باقی ماند: «کودتا»

برنامه‌ریزی کودتا در سال ۱۳۳۱ آغاز شد. ایده‌ی کودتا از آن بریتانیایی‌ها بود که سخت‌نگران اوضاع بودند و در این زمینه یاری آمریکایی‌ها را نیز طلب می‌کردند. در آن زمان دولت ترومن که در ایالات متحده بر سر کار بود با اجرای کودتا مخالفت نمود. این مخالفت نشان از همان شکاف سیاسی به‌وجودآمده و هر دم‌فزاینده‌ی بین بریتانیا و ایالات متحده داشت. آمریکا معتقد بود این اقدام نیز از سوی بریتانیا نمی‌تواند مفید واقع شود و نهایتاً در بهترین حالت و تازه به شرط عملی شدن، مانعی کوتاه مدت برای کنترل وضعیت خواهد بود. اما در این میان یک انگیزه برای آمریکا، ورق ماجرا را برگرداند. در ارزیابی‌های بعدی ایالات متحده، ایده‌ی کودتا موقعیت مناسبی تلقی شد تا آمریکا بتواند رشته‌ی امور در ایران را خود به دست گیرد. این یک فرصت طلایی بود تا با کنار زدن بریتانیا، ناتوانی این کشور در حل مشکل نیز کنار زده شود و راه‌حل آمریکایی، هم برای رفع تعارض منافع بین‌المللی و رقابت در زمینه‌ی نفت و هم پیش‌گذاشتن سیاستی که هضم و جذب جنبش ملی و فروکش خطر سوسیالیسم را به همراه داشته باشد به جریان افتد. از همین رو چند ماه بعد با روی کار آمدن دولت آیزنهاور، ایالات متحده نظر موافق خود را در مورد کودتا به بریتانیا اعلام کرد و با طرح کودتا همراه شد.

گویی بریتانیا و ایالات متحده درباره‌ی چاره‌ی کار در ایران واجد هم‌سوئی‌ای گشته بودند ولی این هم‌سوئی بنا بر شکاف پیش‌گفته، چندان هم مبتنی بر اتحاد و هم‌دلی نبود. اولی در پی نجات انحصارش بر نفت ایران بود و دومی در پی از میدان سیاست به در کردن اولی تا هم تعارضات منافع بلوک سرمایه‌داری جهانی بر سر مسئله‌ی نفت را حل کند و هم در خدمت این بلوک، خطر سوسیالیسم را رفع نماید.

تعیین نام عملیات از جانب هر کدام از دو دولت نیز این انگیزه‌ها را آشکارتر می‌نماید. نام‌گذاری بریتانیا برای کودتا واژه‌ی «Boot» بود. این واژه هم می‌تواند به «چکمه» ترجمه شود و خواست تحکم نظامی سنت استعماری بریتانیا را نشان دهد و هم به «چاره» برگردان شده و درماندگی این دولت را در برابر اوضاع آشفته‌اش و جست‌وجوی‌اش برای چاره‌ی افول در آن زمان نشان دهد. نام آمریکایی عملیات نیز گویای انگیزه و روش ایالات متحده است: «T P Ajax» (آژاکس)، برگرفته از نام یک شوپنده‌ی تجاری قوی در آمریکا بود و T P مخفف Tudeh Party یا همان حزب توده. ترجمه‌ی تحت‌اللفظی این اسم رمز، محو کردن حزب توده بود که در عمل به رفع خطر سوسیالیسم و مبارزات سازمان‌یافته‌ی کارگران اشاره داشت. شست‌وشو و محو کردن، کنترل و خنثی‌سازی؛ این گویای سیاستی بود که آمریکا برای حل مشکلات جهان سرمایه قرار بود در پیش گیرد.

در این جا به پرسشی بر می‌خوریم: چرا با وجود ویژگی‌هایی که برای دولت مصدق برشمردیم و به‌نظر می‌آمد این ویژگی‌ها منافات آن‌چنانی با سیاست‌های نوین آمریکا نداشت، ایالات متحده برای کودتا و برانداختن دولت وی اقدام کرد؟ آیا روندی

که مصدق در پیش گرفته بود نمی‌توانست بدون کودتا، آمریکا را به سر منزل مقصودش در ایران برساند؟ پاسخ از این جا بر می‌آید: همان‌طور که نوشتن ملی شدن نفت به پای مصدق یک کذب بود و خودِ روند مبارزات ملی و مبارزات اقتصادی-سیاسی این رویداد را رقم زده بود، انتظار کنترل وضعیت از جانب مصدق هم کذبی بیش نبود. روند این مبارزات در متن ناتوانی دوران استعماری برای مقابله با آن، سرمایه‌داری را هدف گرفته و می‌توانست در ادامه چه مصدق و چه گنده‌تر از مصدق را نیز ببلعد. پس برچیدن دولت مصدق نیز ذیل همان انگیزه‌های دو دولت کودتاگر جا می‌گرفت. بریتانیا وی را مسبب از دست‌رفتن انحصاراتش می‌دید و ایالات متحده بقای دولت وی را رشد خطر سوسیالیسم.

روند برنامه‌ریزی و تمهیدات لازم برای کودتا پیش رفت و به مرور زمان چه در آماده‌سازی و چه در اجرا، آمریکای تازه‌نفس، گوی سبقت را از بریتانیای در حال افول ربود. نام کودتا نیز همانی شد که آمریکا صدایش می‌زد: «آژاکس». کودتای آژاکس ابتدا قرار بود در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ اجرا شود. در شب ۲۴ مرداد بخشی از بدنه‌ی ارتش که سازمان افسران توده‌ای متشکل بود، موفق به کشف کودتا شده و با بازداشت برخی سران کودتاچی ارتش و شهربانی، شکست کودتا را رقم زدند. اما بی‌اعتنایی دولت مصدق به این اتفاق و عدم تمهید لازم وی برای جلوگیری از تلاش مجدد کودتاچیان که بر آمده از ترس بزرگ‌تر مصدق از نیروهای سوسیالیستی نسبت به عاملان کودتا و امید به ایالات متحده بود، منجر شد تا برنامه‌ی کودتا بار دیگر در ۲۸ مرداد به اجرا در آمده و این بار با موفقیت همراه شود. دولت مصدق سقوط کرد، سیاست‌بازی آمریکا جنبش ملی را به بیراهه کشاند، نیروهای مترقی قیچی شدند و کارگران و زحمت‌کشان با خشکیدن آب‌شخورهای مبارزاتی‌شان از میدان به در شدند.

در حوزه‌ی نفت نیز سیاست‌های لازم در سطح بین‌المللی اتخاذ گردید. زین پس، ملی شدن نفت ایران به نام "شاهنشاه آریامهر" زده شد و کارتل بین‌المللی نفت جای خود را به کنسرسیوم بین‌المللی نفت داد. بر خلاف کارتل که نشان از انحصار یک کمپانی داشت، کنسرسیوم به پیوند و اتحاد چند کمپانی برمی‌گشت. در پاییز ۱۳۳۲ مذاکرات دولت کودتا و نمایندگان آمریکایی در مورد نفت ایران و بهره‌برداری از آن به‌وسیله‌ی کنسرسیوم آغاز گردید. در زمستان همین سال کنفرانس نمایندگان نفتی انگلیس و آمریکا درباره‌ی تقسیم نفت ایران در لندن تشکیل شد. شرکت نفت ایران و انگلیس و نمایندگانی از کمپانی‌های نفتی آمریکا و سایر کمپانی‌ها در غیاب ایران، درباره‌ی تشکیل کنسرسیوم بین‌المللی نفت برای بهره‌برداری از نفت ایران با یک‌دیگر توافق کردند. کنسرسیوم تصمیم گرفت که مبلغ ۴۰۰ میلیون دلار به‌عنوان غرامت برای از دست‌دادن انحصار نفت ایران به شرکت نفت ایران و انگلیس بپردازد و نگرانی بریتانیا از بابت انحصارش را چنین "چاره" نماید. تقسیم‌بندی سهام انحصارات نفتی شرکت‌کننده در کنسرسیوم بین‌المللی نفت نیز به این صورت تعیین گردید: پنج کمپانی آمریکایی «استاندارد اویل آو نیوجرسی»، «استاندارد اویل آو کالیفرنیا»، «تگزاس اویل کمپانی»، «سوکونی و اکیوم اویل کمپانی» و «گالف اویل کورپوریشن» هر کدام ۸٪ و در مجموع ۴۰٪، شرکت نفت ایران و انگلیس ۴۰٪، «رویال داچ شل» هلندی ۱۴٪ و «فرانسوا دو پترول» فرانسوی ۶٪ سهام را به دست آوردند. ایالات متحده به خوبی از ایفای نقشش برآمده بود. هم با هضم و جذب جنبش ملی و رفع خطر سوسیالیسم در ایران و بسیاری کشورهای دیگر در آن سال‌ها نظیر گواتمالا و کنگو و... در سطح سیاسی بر محدودیت‌های بریتانیا فائق آمد و هم با جلب سیاسی ارکان بلوک سرمایه‌داری جهانی،

تعارضات اقتصادی را حل و فصل کرد. تمام این عوامل موجب می‌شد که افول امپریالیسم استعماری بریتانیا به‌مرحله آخر خود برسد و عروج ایالات متحده در مقام سرکرده‌ی امپریالیستی جدید سرمایه‌داری جهانی هر چه بیش‌تر به وقوع بپیوندد. کودتای آژاکس نیز رقم‌زننده‌ی همین تعویض سرکردگی در ایران بود تا با رفع خطر سوسیالیسم و ابقای ضروریات نوین سرمایه در این سرزمین، ایران به مدت ربع قرن دیگر در مدار امپریالیسم اینک نوین آمریکایی قرار گیرد.

## آخرین جواب

هرچند که اشراف بر این سرگذشت پر فراز و نشیب نفت و کودتا مطالعات و جست‌وجوهای زیادی را می‌طلبد که از عهده‌ی چنین متنی خارج است اما تا به این‌جا به صورت اجمالی جواب اکثر پرسش‌های مطرح شده در ابتدای متن را یافتیم. می‌ماند جواب پرسش آخر و اهمیت امروزی این وقایع برای ما کارگران و زحمت‌کشان ایران.

این پرسش را از چند منظر می‌توان پاسخ گفت. منظر نخست، ادای دین به مبارزات و تلاش‌های بی‌وقفه‌ی کارگران و زحمت‌کشان ایرانی است. امید است تا با ادای دین به این مبارزات، ما نیز بتوانیم عزم خود را برای مبارزه‌ی طبقاتی بیش‌تر جزم کنیم و در این مسیر گام برداریم. منظر دوم، درس عملی‌ای است که از این مبارزات می‌گیریم. این‌که بدون تشکیل‌یابی و سازمان یافتن و بدون اتخاذ سیاست‌های صحیح در روند مبارزه و پیوند زدن معضلات روزمره‌ی زندگی با سیاست‌هایی که بتواند در برابر سیاست‌های سرمایه‌داران و امپریالیست‌ها بایستد پیروزی و توفیقی نخواهیم یافت. این امر خود نیازمند شناخت سیاست‌های سرمایه‌داری و امپریالیسم‌اش در هر وهله است که بدون این شناخت، اتخاذ سیاست‌رهایی‌بخش خودمان نیز میسر نخواهد بود. منظر سوم همانا عبرت‌آموزی است تا بتوانیم ناکامی‌های مبارزات گذشتگان را با گام‌های حساب‌شده در نهایت رستگار سازیم. همان‌طور که مبارزات کارگران و زحمت‌کشان در دوره‌ی افول بریتانیا برای ما افتخارآمیز است اما ترفندهای سیاسی آمریکا و عدم ورزیدگی سیاسی لازم در برابر آن، نهایتاً مبارزان ما را ناامید می‌سازد و نمی‌تواند جلوی عروج امپریالیسم آمریکا در ایران را بگیرد. ما نیز در دوره‌ی افول این امپریالیسم زندگی می‌کنیم. در عین حال که راه دشواری برای تشکیل‌یابی و سازمان‌دهی قدرت‌مند در جهت مبارزه‌ی طبقاتی علیه دولت سرمایه‌داری در داخل و امپریالیسم در حال افول داریم اما بر ماست که در این راه دشوار با مرور تاریخ گذشته بکوشیم سیاست‌های خود را در برابر سیاست‌های خوش‌رنگ و لعاب و به روز شده‌ی سرمایه‌داری استحکام بخشیم، امپریالیسم و مبارزه‌ی ضد‌امپریالیستی را به‌درستی جایابی و لحاظ نماییم و از فرجه‌ها و فرصت‌های به‌وجودآمده در وضعیت نهایتاً بهره‌ی مبارزاتی را بجوییم.